

## امای مادام بواری در رمانهای جدید\* پی یر مارک دوبیازی. ترجمه هاله رجایی

۲۶۱ اماهای جدید با دو شخصیت نوین، داستان زندگی خود را در «شهوتهی عادی» اثر آنی ارنو<sup>۲</sup> و «جدایی» اثر ماری دیدیه<sup>۳</sup> این چنین حکایت می کنند:

سه سال پس از مه ۱۹۶۸، مسئولین فرهنگی، با نگرانی بسیار خواستار نظم و ترتیب دادن به افکار مردم بودند. در آن برهه از زمان افکار عمومی در فرانسه بر این باور بودند که کتاب ها در طول این مدت به مسائل ادبی و زناشویی مربوط می شدند.

با استفاده از اختیارات شهردار، «به هر زوجی که در طول سال ۱۹۷۲ ازدواج می کردند، پنج کتاب یا بهتر بگوییم پنج شاهکار ادبی پیشکش می شد».

از بین این پنج کتاب نمونه که مربوط به زوج های جوان بود می توان به «مادام بوواری» اشاره کرد. ادامه آن را به راحتی می توان حدس زد. ترجیح دادن وقاحت رودلف، مشوق اما، به بی اعتباری شارل، شوهر او، یا ریشه یابی سرکشی های اما به اسم «آزادی زنانه». با ورود شخص ثالث، زوج خیلی زود و بدون دلیل از هم جدامی شوند و به گروه «مجردین جدید» حیاتی نوین می بخشند. صرف نظر از کسانی که بعد از خواندن این حکایت همچنان زندگی خود را حفظ کرده

و زوج باقی مانده اند، این داستان، حکایت گنجینه های هوش و ذکاوتی است که به موقعیت حاشیه ای خود مفهوم می بخشد. سعی بر این دارد که از بدبختی های امارا فرار کند در حالیکه تمام حماقت های زندگی زناشویی را در بدکارگی و هرزگی پیدا می کند.

اما دیگر زمان هرزگی به پایان رسیده، همه چیز تغییر کرده، بیکاری، ناامنی، دخانیات ممنوع، کرایه های هنگفت، جسم ناتوان، تهدید مرگ بر اثر بیماری های جنسی مسری و زندگی زناشویی بیشتر حالت عقلانی به خود می گیرد و وفاداری و درستکاری ارزش خاص خود را پیدای می کند.

این چنین به نظر می رسد که ادبیات همانند باد وزانی تغییر جهت داده است. در دوران نظم و ترتیب، اخلاق حاکم است. جنس مذکر و مونث دائماً تحت نظر هستند و تراژدی های عشق شهوانی و سبکسری برای مدتی کوتاه موضوعی با تکنیک غیر معمول باقی می ماند. با خواندن این کتاب و بازگشت اماهای قهرمان، که بمب های واقعی شهوت رانی هستند، بنظر می رسد که ما شاهد عینی یک داستان واقعی از تلویزیون هستیم.

سناریوی فجیع را تصور کنید: اما مثل اکثر زنان امروزی آرامش خود را در شهوت رانی پیدا می کند. بدون اینکه دلیلی برای کنترل میل و خواسته خود داشته باشد، عاشق رودلف که (فریبنده ای زیبا، بی شرم، باتجربه، بوالهوس و هنرپیشه) است، می شود. او امارا همانند خوراکی خوشمزه مزه مزه می کند (شیرینی ای که خود ناگهان احساس می کند مایل است کسی او را بچشد). رودلف طبیعتاً از موقعیتی که برای خود بوجود آورده حداکثر استفاده را می کند. دقیقاً آشکار است که زن عاشق تمایل به ادامه دادن به این نوع دوست داشتن دارد. ولی در نهایت مرد کثیف، شکار طناز دیگری پیدا کرده، شاید هم خیلی ساده به علت دلزدگی، از فریبنده زیبا احساس خستگی کرده و با بهانه جویی های گوناگون شروع به فاصله گرفتن از زن می کند و راهی برای رهایی خود پیدا می کند و شروع فاجعه در همین زمان است که در ادامه کتاب می آید. طبیعتاً این حس زمانی قابل لمس می شود که مستقیماً توسط خود قربانی نقل شود: زنی با میل و خواسته باطنی خود طعمه مرد کثیفی که فریبنده ای جذاب است، می شود.

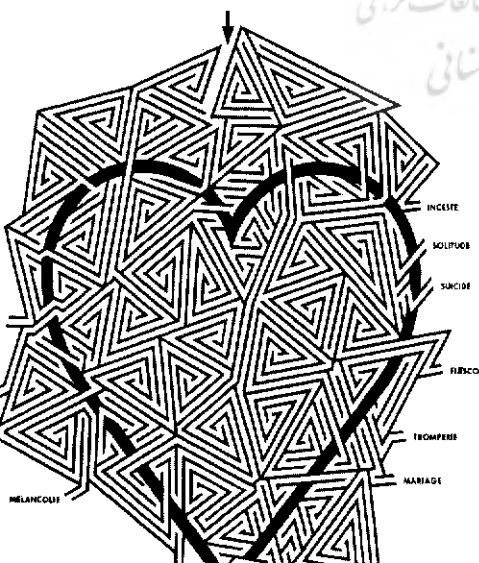
این چنین داستان جدید اما معرفی می شود: او از خودکشی کردن می گریزد زیرا در صورت لزوم بعنوان تنها شاهد حقیقی درام، در یک برنامه ادبی تلویزیونی حضور پیدا می کند.

در بین ۱۲ سناریوی نوشته شده، اما دوره در پیش رو دارد: اولین راه این است: «بله، من این کار را کرده ام» و دومین راه: «بر عقیده خود استوار هستم». در اولین مرحله قهرمان دوباره داستان

زن فریب خورده ای است همراه با وقایع پاک خیالی و رفتارهایی مثل ستیزه جویی اخلاقی که ماهرانه به نگارش درآمده است. نگارش این حکایت، علائم آخرین فاجعه رازیر و رو کرده و آنرا به نوعی پیروزی شخصی زن فریب خورده تغییر شکل می دهد: امای جدید دلیل ماجرای استثنایی و وصف ناپذیری است که وقایع دقیق سرگردانی های او هنر ادبیات را تغییر شکل داده است. آیا رودلف با او همانند سگی رفتار می کند؟ اما واهمه ای از بازگو کردن این مسئله ندارد، برعکس سعی بر این دارد که ذلت ها، پستی های روزمره، خرافات کوچک و ضعف هایی که باعث به وجود آمدن توپنه داستان شده اند را حکایت کند. «چندین ماه نمی دانستم که در اختیار

چه کسی قرار گرفته ام، این را حس کرده بودم، اما، باور کردنی نبود که این حس را بشدت دوست داشتم، باز گشتم، اما هرگز امای قبل نبودم و اصلاً هم از این موضوع متاسف نبودم». «شهوتمی عادی» اثر آنی ارنو در دومین مرحله عبارت است از: «بر عقیده خود استوار هستم»؛ امای جدید کمی نامطمئن دوباره به داستان دیوانگی هیجان انگیز خود نیرو می بخشد. مثل اینکه شخصی که او را ترک گفته است، کاملاً روانشناسانه نوعی کمارا به او نشان می دهد که با خودکشی فاصله چندانی ندارد (مثلاً او صحبت نمی کند، نمی خندد، آرایش نمی کند، ناامید است و غیره). حکایت همانند دوران نقاهت و بهبودی پس از یک ناخوشی سخت است. برداشت از این حکایت عبارت است از نقل کردن داستانی همراه با گونه هایی شاعرانه. اینکه چگونه زن عاشق و فریب خورده ای که خلق و خوی عصبی او اطرافیان را نیز تحت تاثیر قرار داده است، بالاخره بی می برد که

اما مثل اکثر زنان امروزی آرامش خود را در شهوت رانی پیدا می کند. بدون اینکه دلیلی برای کنترل میل و خواسته خود داشته باشد. عاشق رودلف که (فریبنده ای زیبا، بی شرم، باتجربه، بوالهوس و هنرپیشه) است، می شود او اما را همانند خوراکی خوشمزه مزه مزه می کند (شیرینی ای که خود ناگهان احساس می کند مایل است کسی او را بچشد).



باید از زندگی لذت ببرد.

«این رودلف پست و حقیر تصور می‌کرد «شاید» مرا به نابودی کشانده و از پای درآورده بود، از هیچ کاری فروگذاری نکرده بود و همین باعث دور شدن من از مهلکه شد. وحشتناک بود اما بعد از تمامی این حس‌ها همه چیز را مانند گل رز صورتی رنگی تصور کردم و در مورد این کتاب هم باید بگویم «به هیچ وجه از خودم ناراضی نیستم».

### «جدایی» اثر ماری دیدیه

این متن حقیقتاً با متون نوشته شده توسط فلوربر مطابقت نمی‌کند. رودلف دیگر پیراهن‌های گران‌قیمت با سرآستین چین دار که با ورزش باد به حرکت درمی‌آید را بر تن نمی‌کند و در عوض لباس‌های سن‌لورن و کراوات‌های مارک چروتی می‌پوشد و بجای درشکه‌های تک اسب‌آبی رنگ در ماشین‌های بزرگ سری رنو پنج که امای نوین را به هیچ وجه تحت تاثیر قرار نمی‌دهد، سوار می‌شود و...

می‌توان خاطر نشان کرد که آنی ارنو به همان رویاهایی که امای بدبخت در مورد سفر به ایتالیا (آه، ونیز) داشت، اشاره می‌کند و بر این باور است که این بصورت تصویری منفی در ذهن تمام اما‌های جدید نقش بسته است.

در داستان ماری دیدیه رویا بصورت شکوه و گلایه کاملاً مشهود است: «خاطرات» (...). از جنوب به ایتالیا (...). روایی که باروشنایی ماه بوجود نمی‌آید اما یک گوجه‌فرنگی آغشته به پنیر موزارلا می‌تواند این رویا را بوجود آورد.

کتاب آنی ارنو شکل عجیب ادبی آن را بیان می‌کند. در این کتاب منشور مبتدل و بدون رمز و راز که نویسنده تمام نشانه‌های افسانه‌ای و پرشور را از بین برده است، جایگاهی برای رویا باقی نمی‌ماند و آنرا با معجزه بیمزه فریب دادن و فریب خوردن به انتها می‌رساند.

به سختی در مورد داستان ماری دیدیه می‌توان گفت که علیرغم تعدادی کلمات بی‌محتوا که در گوشه و کنار داستان دیده می‌شود (احساس می‌کند بشکل حفره‌ای درآمده، حفره‌ای ساده، که در آن حفره مثل تمامی حفره‌های دیگر به هدف خود نرسیده است)، ذوق و سلیقه تا سر حد غیرقابل تحملی باشک و تردید همراه است.

سفر برای گریز و گریزی که ناممکن است. این را خوب می‌داند. مرد در همه جا خواهد بود. «او را در یک کلیسای کوچک، زیر دو درخت سرو و غیره می‌توان پیدا کرد».

در این جا سئوالی در مورد صدای راوی مطرح نشده است. موضوع یک من اول شخص است.

که به سوم شخص تغییر کرده است. برای صحبت کردن از بدبختی‌ها اما کلمه «او» را بکار برده است. چیزی که برای ردیف کردن چندین جمله حکیمانه مابین دو شکوه و ناله ساده تر است: «این می‌تواند یک عذرخواهی نامیده شود (...). تنفر همیشه شاخه‌های درختی که زندگی روی آن قرار گرفته رازه می‌کند».

اغلب اوقات در تک‌گویی‌های آنی ارنو، خود متن نقل می‌شود و امای کوچک موفق به نگارش نمی‌شود. «قبل از شروع به نگارش دقیقی طولانی منتظر می‌ماند به روی ورقه‌ای سفید با حروفی بزرگ کلمه‌ای که برای او ناخوشایند است را می‌نویسد: «کینه». همیشه در مورد رودلف کلمه «بیرحم» را می‌نویسد؛ این کلمه را «با حروف بزرگ، کوچک در پایین صفحه کاغذ و بعد در وسط یک ورقه می‌نویسد» و غیره. امای کوچک خود را باعث این دردسر می‌داند. برای اینکه بتواند فکری که دائم در حال تخریب او بود را آرام سازد مدتی از تکرار سوالاتی که در سرداشت حذر می‌کرد. باید این مایشین حاوی کلمات را متوقف کرد، اما مکانیک آن دائم در حال کار است.

گاهی اوقات، باید ترجیح داد که متوجه معنی مجازی کلمات نشویم؛ احساس زشتی می‌کند. ... با وجود این، او باید مانند تمام مردم، یک سیب سالم و دست نخورده، پرتغالی که هنوز در آشپزخانه نیاکان تازگی خود را حفظ کرده را داشته باشد. احساس یک بی‌گناهی حقیقی باقی می‌ماند. بجای قطرات آبی که رودلف باعث سرازیر شدن آن روی نامه‌جدایی شده، دست خط اشک‌های جوانی از دست رفته خود را به آب می‌سپارد. «بدون هیچ‌هی هقی، اشک‌های گرم روی گونه‌هایش جاری می‌شوند و موجی روی ورق کاغذهای بسیار سفید درست می‌کنند». با ورق زدن سریع این کتاب متوجه این نکته می‌شویم که داستان بقدری شاعرانه است که طی چاپ آن تغییر شکل داده و تنها این چنین به نظر می‌رسد که تعدادی کلمات یکی پس از دیگری کنار هم قرار گرفته‌اند. ♦ ♦

\*Les Petites Emma, Pierre -Marc de Biasie

2. Une Passion Simple, Annie Ernaux

3. La mise à l'écart, Marie Didier

1. Emma, قهرمان رمان «مادام بوواری» اثر فلوربر



پروفسور شگاه علوم انسانی و فلسفه اسلامی  
پرتال جامع علم اسلامی